



## Local Dislocation Operation in Farsi

Hannah Hosseini<sup>1</sup>, Shoja Tafakkori Rezayi<sup>2</sup>, Amer Gheitory<sup>3</sup>

1. Ph.D. Student of Linguistics, Department of English Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran. E-mail: hannah\_hosseini\_razi96@yahoo.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor of Linguistics, Department of English Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran. E-mail: sh.tafakkori@razi.ac.ir
3. Associate Professor of Linguistics, Department of English Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran. E-mail: amer@razi.ac.ir

---

### Article Info

### ABSTRACT

**Article type:**

Research Article

**Article history:**

**Received:** 05 Mar 2023

**Received in revised form:**  
15 May 2023

**Accepted:** 29 May 2023

**Available online:** 23 Sep  
2023

**Keywords:**

Distributed Morphology,  
lexicalism,  
clitic pronoun,  
local dislocation,  
post-syntax.

In Farsi, the clitic pronouns are often added to the stem as the last element, but in some structures, they can be immediately attached to their hosts. The ability to describe this dual behavior can be used as a criterion to check the effectiveness of different approaches. This research aims to find out if Distributed Morphology and its post-syntactic mechanism are needed to determine the position of different morphemes at the level of the word? Or it can be explained using lexicalist hypothesis? For this purpose, after introducing the theoretical background and previous researches, we analyze data from Farsi; the analyses shows that the assumptions of lexicalists cannot explain why the clitic pronoun (shon) has two positions in (xodeshoniha) and (xodihashon), but this phenomenon is not allowed in other structures. On the other hand, by analyzing the data in the framework of Distributed Morphology, it was found that only with the existence of post-syntactic operations such as local dislocation and considering the content feature of clitics and stems the dual behavior of the clitic pronouns can be explained.

---

**Cite this article:** Hosseini, H., Tafakkori Rezayi, Sh., & Gheitory, A. (2023). Local dislocation operation in Farsi. *Research in Western Iranian Languages and Dialects*, 11 (3), 43-64.



© The Author(s).

Publisher: Razi University.

DOI: 10.22126/JLW.2023.8903.1690

---



## فرایند جابه‌جایی موضعی در زبان فارسی

هانا حسینی<sup>۱</sup>، شجاع تفکری رضایی<sup>۲</sup>، عامر قیطوری<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: hannah\_hosseini\_razi96@yahoo.com  
۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: sh.tafakkori@razi.ac.ir  
۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: amer@razi.ac.ir

### چکیده

### اطلاعات مقاله

واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی غالباً در دورترین فاصله از پایه واقع می‌شوند؛ اما در برخی ساختارها قادرند به صورت بلافصل به پایه متصل شوند. توان تبیین این رفتار دوگانه می‌تواند محکی برای بررسی کارآمدی رویکردهای مختلف باشد. این جستار در پی آن است که مشخص کند آیا برای تعیین جایگاه نکواژها در سطح واژه، در زبان فارسی، به نظریه غیرواژگان‌گرای صرف توزیعی و حضور بخشی پسانحوی به نام صرف نیاز است؟ یا آنکه می‌توان با استفاده از سازوکارهای رایج در واژگان‌گرایی به تبیین کارآمد دست یافت؟ برای این منظور، پس از معرفی مبانی نظری و آرای پژوهشگران پیشین، به تحلیل داده‌ها می‌پردازیم. تحلیل‌ها نشان می‌دهد که فرضیه‌های واژگان‌گرا توان تبیین این مسئله را ندارند که چرا واژه‌بست «شون» در «خودشونی‌ها» و «خودی‌هاشون» دو جایگاه دارد؛ اما چنین امری در سایر ساختارها مجاز نیست. با تحلیل ساختارهای فوق در چارچوب صرف توزیعی مشخص شد که وجود عملیات‌های فرانحوی همچون جابه‌جایی موضعی و نوع مشخصه‌های موجود در هسته واژه‌بست و واژه پایه در تبیین رفتار واژه‌بست ضمیری موثر است.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴ اسفند ۱۴۰۱

تاریخ بازنگری: ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۸ خرداد ۱۴۰۲

دسترسی برخط: ۱ مهر ۱۴۰۲

واژه‌های کلیدی:

صرف توزیعی،

واژگان‌گرایی،

واژه‌بست ضمیری،

جابه‌جایی موضعی،

فرانحو.

استاد: حسینی، هانا؛ تفکری رضایی، شجاع؛ قیطوری، عامر (۱۴۰۲). فرایند جابه‌جایی موضعی در زبان فارسی. *مطالعات زبان‌ها و*

*گویش‌های غرب ایران*، ۱۱ (۳)، ۴۳-۶۴.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/JLW.2023.8903.1690

## ۱- مقدمه

در دهه‌های اخیر نظریه‌پردازان متعددی در صدد آن برآمدند تا با معرفی سازوکاری کارآمد، نحوه جایگذاری<sup>۱</sup> عناصر در ساختارهای نحوی و صرفی را توصیف کنند. صرف توزیعی<sup>۲</sup> یکی از مهم‌ترین جریان‌ها در این حوزه است. این نظریه دربردارنده دو فرضیه مهم است: نخست، لزوم حذف بخش واژگان زایا<sup>۳</sup> و دیگری، ضرورت حضور بخشی پس‌نحوی به نام صرف. پیامد این دو تغییر آن است که شکل‌گیری ساختار واژه، گروه و جمله و جایگذاری عناصر موجود در آن‌ها طی فرایندهایی یکسان و هم‌عرض صورت می‌گیرد. در این نظریه، عناصر حاضر در اشتقاق تحت عملیات‌های نحوی و فرایندهای نوین پس‌نحوی، دستخوش تغییرات اساسی می‌گردند و این‌گونه ترتیب نهایی آن‌ها در سطح واژه و گروه و جمله تعیین می‌شود؛ از جمله این فرایندها می‌توان به جابه‌جایی موضعی<sup>۴</sup> اشاره کرد. این فرایند به تغییر جایگاه عناصر حاضر در اشتقاق بنابر الزامات زبانی و فرازبانی می‌پردازد.

از سوی دیگر، برخی واژگان‌گرایان<sup>۵</sup> بر این باورند که تعیین جای‌گشت<sup>۶</sup> برخی عناصر صرفی، در نظام محاسباتی رخ می‌دهد و نتیجه آن در برون‌داد نظام محاسباتی<sup>۷</sup> مشهود است؛ این در حالی است که برخی دیگر بر این باورند که تعیین توالی تکواژها در بخش واژگان و پیش از ورود به نظام محاسباتی صورت می‌گیرد. به‌طور کلی، زبان‌شناسان واژگان‌گرا معتقدند برای تعیین جای‌گشت عناصر زبانی به نظامی و رای نظام محاسباتی و فرایندهای فرانحوی نیاز نیست. کاپمن<sup>۸</sup> در سال ۲۰۱۷ رویکرد صرف توزیعی را با پرسشی اساسی مواجه می‌نماید. وی معتقد است آنچه در باب لزوم به‌کارگیری فرایندهای فرانحوی مطرح می‌شود امری خلاف واقع است. کاپمن به بررسی استدلال‌های پیروان صرف توزیعی در مورد فرایند جابه‌جایی موضعی می‌پردازد. وی با بهره‌گیری از اصول کمینه‌گرایی واژگان‌گرا و الگوهای ممکن و غیرممکن جای‌گشت تکواژها، لزوم استفاده از فرایندهای فرانحوی را زیر سؤال می‌برد.

پژوهش پیش رو برپایه این پرسش کاپمن شکل می‌گیرد که آیا برای تبیین عملکرد تکواژها در نظام

1. positioning
2. Distributed Morphology
3. productive lexicon
4. local dislocation
5. lexicalists
6. order
7. computational system
8. H. Koopman

زبان، به سازوکاری فرانحوی نیاز داریم؟ وی معتقد است برای پاسخ مثبت به این پرسش به داده‌هایی نیاز است که تبیین جای‌گشت آن‌ها در نظام محاسباتی یا پیش از آن میسر نباشد. از این‌رو، در این پژوهش تلاش می‌کنیم تا با تحلیل برخی از واژه‌بست‌های زبان فارسی به بررسی این پرسش بپردازیم که آیا برای تعیین جایگاه تکواژها در سطح واژه، در زبان فارسی، به فرایندهای صرف توزیعی و به‌طور خاص جابه‌جایی موضعی نیاز داریم؟ یا آنکه می‌توان با استفاده از رویکرد واژگان‌گرایان در این حوزه به تبیینی کارآمد دست یافت؟

بررسی واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی و جایگاه آن‌ها در واژه‌های غیربسیط نشان می‌دهد، این عناصر جایگاه متغیری در ساختارهای مختلف دارند و این امر سبب می‌شود که تعیین ترتیب اتصال واژه‌بست‌ها و وندها به سادگی میسر نباشد. فرض نگارندگان این پژوهش بر آن است که تبیین استثنائات در ترتیب قرارگیری واژه‌بست‌های ضمیری و سایر وندها، در ساختارهایی با واژه پایه «خود»، تنها توسط نظریه صرف توزیعی امکان‌پذیر است. وجود بخش فرانحوی در صرف توزیعی و فرایندهای ویژه آن، امکانی را فراهم می‌آورد تا عناصر حاضر در اشتقاق، قابلیت جابه‌جایی در مراحل متخلف را داشته باشند. به واسطه آنکه پژوهش پیش رو تحلیل نظری است، روش انجام آن نیز به توصیف دقیق مسئله، تحلیل داده‌های زبانی و بیان استدلال‌های نظری وابسته است. در این زمینه، ابتدا به بیان چارچوب نظریه صرف توزیعی و ابزارهای آن خواهیم پرداخت. در ادامه، به رویکردهای اساسی در باب نحوه تعیین جای‌گشت تکواژها اشاره خواهیم کرد؛ در این بخش فرضیه‌های پیشنهادشده توسط پژوهشگران واژگان‌گرا و غیرواژگان‌گرا را مطرح خواهیم نمود. در بخش چهارم به پرسش اصلی این پژوهش خواهیم پرداخت و با بررسی ترتیب قرارگرفتن واژه‌بست‌ها و وندها در برخی ساختارهای زبان فارسی فرضیه مطرح‌شده در این پژوهش را به‌بوته آزمایش قرار خواهیم داد. در انتها، نتیجه‌گیری از آنچه گفته‌شده را ارائه خواهیم نمود.

## ۲- چارچوب صرف توزیعی

نظریه صرفی توزیعی به‌منزله رویکرد غیرواژگان‌گرای<sup>۱</sup> کمینه‌گرایی بر آن است تا با اعمال تغییراتی در ساختار و پیش‌فرض‌های نظری کمینه‌گرایی واژگان‌گرا، ابزاری کارآمدتر و اقتصادی‌تر برای تبیین ساختار نحوی و صرفی ارائه دهد. به‌اعتقاد هله و مارانتز<sup>۲</sup> (۱۹۹۳)، شکل‌گیری واژه و جمله، توسط

1. non-lexicon

2. M. Halle & A. Marantz

اصول و سازوکاری یکسان صورت می‌گیرد. صرف توزیعی امکانی را فراهم می‌آورد تا با استفاده از آن بتوان ماهیت و ساختار درونی عناصر تشکیل‌دهنده ساختار جمله را بررسی کرد. در این نظریه، واژگان به‌عنوان بخشی زایا حذف شده و وظایف آن به بخش‌های دیگر واگذار گردیده است. یکی از وظایف واژگان در نظریه‌های واژگان‌گرا، ذخیره عناصر زبانی بود که به‌باور مارانتز (۱۹۹۸)، از این پس، در بخشی به نام واژگان غیرزایا ذخیره می‌شوند. ویژگی زایایی واژگان، واژه‌سازی، نیز به بخش نحو و پس‌انحو<sup>۱</sup> واگذار شده است. مارانتز معتقد است که واژگان، در نظریه صرف توزیعی، حاوی مجموعه‌ای از مشخصه‌های مرتبط با نظام محاسباتی شامل مشخصه‌های صوری<sup>۲</sup> و ریشه<sup>۳</sup> است که هیچ‌گونه ساختار صرفی درونی ندارند. ریشه، عنصری انتزاعی و فاقد مقوله دستوری محسوب می‌شود و حضور آن در یک گره پایانی<sup>۴</sup>، یا تکواژ، بیانگر این امر است که گره مذکور نوعی تکواژ واژگانی<sup>۵</sup> است.

در نظریه صرف توزیعی هیچ ساختار صرفی، مشخصه معنایی غیر ترکیبی<sup>۶</sup> و مشخصه واجی در واژگان غیرزایا حضور ندارد. حذف این دسته از مشخصه‌ها از درون واژگان به نوع نگرش مارانتز (۱۹۹۵) در باب عملکرد این نظریه باز می‌گردد. مارانتز مشخصه‌های واجی و مفهومی<sup>۷</sup> را به‌عنوان مواردی غیر ضروری معرفی می‌کند که نباید در طول نظام محاسباتی، تا رسیدن به سطوح واجی و معنایی، به‌همراه میزبان‌های خود حرکت کنند. وی از دو بخش مجزا برای ذخیره مشخصه‌های واجی و مفهومی یا مشخصه‌های معنایی غیر ترکیبی نام می‌برد که شامل واژه‌نامه<sup>۸</sup> و دایره‌المعارف<sup>۹</sup> است.

در این رهیافت، مشخصه‌های صوری و ریشه‌ها از واژگان غیرزایا انتخاب شده و وارد نظام محاسباتی می‌شوند و با اعمال فرایندهای نحوی دستخوش تغییر می‌گردند. برون‌داد فرایندهای نظام محاسباتی، ساختاری صرفی نحوی<sup>۱۰</sup> است که وارد بخش پس‌انحوی به نام صرف می‌شود. در این بخش، ساختار مذکور مجدداً در معرض اعمال برخی عملیات‌های صرفی قرار می‌گیرد. این عملیات‌ها در تفکیک وندها، واژه‌های بسیط و غیربسیط اهمیت دارند. این ساختار، در ادامه، وارد بخش واجی

1. post-syntax
2. formal features
3. root
4. terminal node
5. lexical morpheme
6. non-compositional
7. conceptual
8. vocabulary
9. encyclopedia
10. morphosyntactic structure

می‌گردد تا بازنمود آوایی خود را دریافت نماید؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، بخش واژگان غیرزایا فاقد مشخصه‌های آوایی است. اعطای بازنمود آوایی به اشتقاق‌ها در بخش واجی انجام می‌گیرد؛ به این صورت که بازنمودهای آوایی، که به واحدهای واژگانی<sup>۱</sup> معروف است، از ذخیره‌گاهی به نام واژنامه انتخاب شده و به اشتقاق افزوده می‌شوند که به مجموع این فرایندها درج<sup>۲</sup> گفته می‌شود. در واقع، فرایندهایی که مسئول تولید ساختارهای صرفی نحوی هستند با فرایندهای تولیدکننده بازنمود آوایی متفاوت است. در انتها، با ورود اشتقاق به بخش معنایی و دایره‌المعارف، تعبیر مفهومی آن تعیین می‌شود.

در ادامه، به توصیف عملیات‌های پس‌نحوی می‌پردازیم. عملیات‌های پس‌نحوی یا صرفی، بازوهای مهم نظریه صرف توزیعی هستند که وظیفه آماده‌سازی هسته برای دریافت بازنمود آوایی را بر عهده دارند. نخستین عملیاتی که به آن پرداخته می‌شود، ادغام صرفی<sup>۳</sup> است که طی آن دو یا چند هسته به یکدیگر متصل می‌شوند. زیربخش‌های دیگر این بخش به ترتیب به توصیف عملیات‌های همجوشی<sup>۴</sup> و شکافت<sup>۵</sup> اختصاص دارد.

## ۲-۱ ادغام صرفی

یکی از عملیات‌های مهم در بخش صرف، عملیات ادغام صرفی است. در طی این عملیات دو هسته X و Y با یکدیگر ادغام می‌شوند که حاصل آن هسته‌ای مرکب<sup>۶</sup> شامل مشخصه‌های X و Y است. عناصری که طی فرایند ادغام صرفی با یکدیگر ادغام می‌شوند، هرکدام بازنمود آوایی جداگانه‌ای دارند و رابطه میان آن‌ها می‌تواند از نوع وندافزایی<sup>۷</sup> یا ترکیب<sup>۸</sup> باشد.

## انواع ادغام‌های صرفی

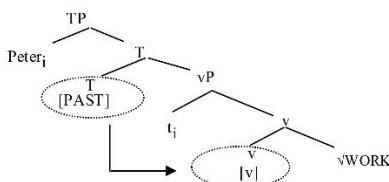
به‌باور امبیک و نویر<sup>۹</sup> (۲۰۰۱)، در فرایند پایین آمدن، یک عنصر پیش از دریافت واحد واژگانی از جایگاه اولیه خود، به جایگاه پایین‌تری در نمودار حرکت می‌کند؛ حال اگر حرکت پس از فرایند درج یا در

1. vocabulary items
2. insertion
3. morphological merger
4. fusion
5. fission
6. complex head
7. affixation
8. compounding
9. D. Embick & R. Noyer

میانه آن صورت بگیرد آن را جابه‌جایی موضعی می‌نامند. درحقیقت، امبیک و نویر (۲۰۰۱) با اشاره به پارامتر مهم «زمان اعمال» میان حرکت وابسته به بازنمودهای نحوی و حرکت با انگیزه کلامی تمایز ایجاد کرده‌اند. حرکت پیش از درج یا پایین‌آمدن براساس بازنمودهای نحوی صورت می‌گیرد. امبیک و نویر (۲۰۰۱) اظهار می‌دارند که حرکت V به T در زبان انگلیسی آشکار نیست و این به این معناست که حرکت مذکور پس از بخش نحو انجام می‌گیرد؛ بنابراین، نمی‌توان آن را ارتقا<sup>۱</sup> نامید.

آن‌ها بازنمود مشخصه زمان روی فعل را با استفاده از فرایند پایین‌آمدن تمییز می‌کنند. نحوه عملکرد این فرایند در داده ذیل مشاهده می‌شود. در (شکل ۱) با ورود اشتقاق جمله به بخش صرف، مجموعه فرایندهای صرفی برای آماده‌سازی اشتقاق جهت دریافت صورت آوایی و معنایی مناسب اعمال می‌شود که از جمله آن‌ها، پایین‌آمدن هسته زمان و اتصال آن به هسته فعل است. با انجام این فرایند، هسته مرکب فعلی، مشتمل بر دو هسته زمان و فعل شکل می‌گیرد که بازنمود آوایی آن‌ها به صورت «worked» خواهد بود.

### 1. a) Peter worked



شکل (۱). نمودار اشتقاق جمله در داده (۱)

اما همان‌گونه که اشاره شد انجام برخی حرکت‌ها به شرایط کلامی و محیطی وابسته است؛ برای نمونه، به عملکرد نشانه معرفه «را» و صورت مخفف آن یعنی «ل»، در زبان فارسی می‌پردازیم. بدساختی جمله (۲) بیانگر آن است که اتصال صورت مخفف «ل» به پایه مختوم به واکه امکان‌پذیر نیست. این صورت مخفف تنها قادر است به واژه‌های مختوم به همخوان متصل شود.

۲. \* هوأ از ریه‌ها خارج کن.

جابه‌جایی موضعی می‌تواند نحوه شکل‌گیری تکواژ نشانه معرفه را تبیین کند. اتصال تکواژ «ل» به یک میزبان و انتخاب واحد واژگانی «ل»، به صورت آوایی آن عنصر میزبان وابسته است. به این ترتیب، انتظار می‌رود در داده ذیل، ابتدا عملیات درج واحد واژگانی برای هسته اسم صورت گیرد. با

مشخص شدن صورت آوایی اسم و هجای پایانی آن، که یک همخوان است، تکواژ نشانه معرفه این امکان را می‌باید تا از جایگاه اولیه خود حرکت کرده و طی فرایند جابه‌جایی موضعی به واژه پایه «مداد» متصل شود.

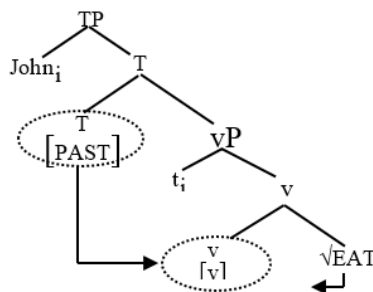
۳. مداد + نشانه معرفه ← مدا

با اعمال این فرایند، ناگزیر واحد واژگانی مناسب برای درج، صورت مخفف «ل» خواهد بود. در برخی موارد اتصال میان دو یا چند عنصر فراتر از وندافزایی است به گونه‌ای که محتوای مشخصه‌ای دو یا چند هسته باهم پیوند می‌خورد و سبب ایجاد هسته‌ای متفاوت از هسته اولیه و در نتیجه، درج بازنمایی آوایی<sup>۱</sup> متفاوتی می‌گردد، ماراتز (۱۹۹۳) این عملیات را همجوشی میان هسته‌ها می‌نامد. در ادامه، به توصیف این فرایند و فرایند شکافت هسته می‌پردازیم.

## ۲-۲ همجوشی و شکافت هسته‌ها

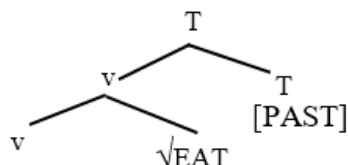
در نظریه صرف توزیعی، هسته‌هایی که طی فرایند ادغام صرفی باهم ادغام می‌شوند، هریک بازنمود آوایی جداگانه‌ای دارند و فرایند درج به صورت مجزا بر آن‌ها اعمال می‌شود؛ اما در برخی موارد محتوای مشخصه‌ای دو یا چند هسته باید توسط یک واحد واژگانی بازنمود یابد. در این حالت، هسته‌ها پس از ادغام صرفی و تشکیل یک هسته مرکب، باهم همجوشی می‌یابند و یک هسته ساده متشکل از محتوای مشخصه‌ای هسته‌های مذکور تولید می‌شود. صدیقی (۲۰۰۹) با استفاده از این فرایند به توصیف نحوه شکل‌گیری صورت گذشته فعل «eat» در زبان انگلیسی می‌پردازد. برخلاف افعال باقاعده که تحت تأثیر فرایند وندافزایی هستند، صورت گذشته این فعل با تغییر در شکل ظاهری آن پدید می‌آید. صدیقی (۲۰۰۹) فرایند ذیل را برای توصیف نحوه عملکرد فعل «eat» در بخش پسانحو پیشنهاد می‌کند.

۴.

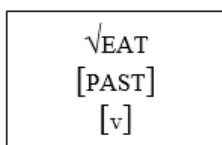




هسته پیچیده، حاصل عملکرد ادغام صرفی:



هسته ساده، حاصل فرایند همجوشی:



شکل (۲). نمودار عملکرد فعل «eat» در بخش پسانحو (صدیقی، ۲۰۰۹: ۵۲)

نکته مهم در فرایند فوق آن است که برخلاف پیش‌بینی امبیک و نویر (۲۰۰۱) در باب حرکت‌های پیش از درج، در این ساختار حرکت تنها محدود به پایین آمدن نیست و همان‌گونه که در فرایند جابه‌جایی ریشه فعلی مشهود است، حرکت می‌تواند در جهات دیگری نیز صورت پذیرد؛ این پدیده در سایر تبیین‌های صرفی نحوی هم مشهود است (ر.ک. کینجو و اوسکی<sup>۱</sup>، ۲۰۱۶؛ نوینس و پروت<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰). حال پس از اعمال فرایند ادغام صرفی و ایجاد یک هسته مرکب، مشخصه‌های صوری آن هسته باهم همجوشی یافته و هسته ساده فعل را تولید می‌کنند. هر مشخصه‌ای در این فرایند همجوشی شرکت نداشته باشد، باید در مرحله درج، واحد واژگانی مجزایی دریافت کند. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، هسته ساده حاصل فرایند همجوشی شامل مشخصه ریشه، [PAST] و [v] است. دو واحد واژگانی ذیل کاندیدای درج در این هسته هستند.

5.

ate	_____	eat
[v]		[v]
√EAT		√EAT
[PAST]		

از میان واحدهای واژگانی بالا، «ate» دارای بیشترین مشخصه‌های مشترک با هسته ساده فعل است و می‌تواند در آن درج شود. در داده (۴) مشخصه [PAST] نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند؛ به گونه‌ای

که اگر این مشخصه با هسته فعل همجوشی نیابد، واحد واژگانی «eat» مجوز درج را دریافت می‌کند. از سوی دیگر، در صورت عدم همجوشی مشخصه زمان، این مشخصه مستقلاً واحد واژگانی خود را دریافت کرده و به‌عنوان وند تصریفی «-ed» به فعل متصل می‌شود؛ به این ترتیب، صورت غیردستوری «eated» تولید شده که این امر موجب فروریختن اشتقاق می‌گردد.

فرایند شکافت، نقطه مقابل همجوشی است که در آن یک هسته شکافته شده و به دو هسته تبدیل می‌شود (مارانتز، ۱۹۹۷). نویر (۱۹۹۷) از این فرایند برای تبیین عملکرد هسته مطابقه در زبان تامازاید<sup>۱</sup> بهره گرفت. در این زبان، مشخصه‌های فای<sup>۲</sup> دارای واحدهای واژگانی مجزایی هستند. نویر معتقد است که با اعمال این فرایند بر هسته مطابقه می‌توان این مشخصه‌ها را از هم جدا کرد. داده زیر برگرفته از این زبان است.

6. t- dawa -n -t  
2<sup>nd</sup> - cure -PL -FEM  
“Cure”

(نویر، ۱۹۹۷: ۶۲)

همان‌گونه که در داده (۶) مشاهده می‌شود، مشخصه‌های فای شخص، جنس<sup>۳</sup> و شمار<sup>۴</sup> هریک بازنمود آوایی جداگانه‌ای دارند و به‌صورت وند به پایه فعلی «dawa» متصل شده‌اند. با اعمال فرایند شکافت بر هسته مطابقه<sup>۵</sup> مشخصه‌های فای موجود در این هسته قبل از شرکت در عملیات درج از یکدیگر جدا می‌شوند.

### ۳- پیشینه پژوهش

در نظریات واژگان‌گرا، ترتیب قرارگرفتن تکواژها در ساختار واژه غیربسیط و گروه، پیرو اصول یکسانی است و پژوهشگران بسیاری همچون جولین<sup>۶</sup> (۲۰۰۲) و کاپمن (۲۰۰۵، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۱۷) بر این باورند که، برخلاف نظر غیرواژگان‌گرایان، برای تبیین نحوه جایگذاری تکواژها در دو سطح واژه و گروه به نظامی و رای نظام محاسباتی نیاز نیست. یکی از نگرش‌های سنتی به این مسئله به نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی تعلق دارد. در انگاره حاکمیت و مرجع‌گزینی، خطی‌شدگی<sup>۷</sup> به‌عنوان فرایندی

۱. Tamazight. زبان قبایل بدوی در کشورهای الجزیره و مراکش

2. phi features  
3. gender  
4. number  
5. agreement  
6. M. Julien  
7. linearization

مستقل به بدنه نظریه افزون گردیده است؛ به این صورت که خطی‌شدگی عناصر زبانی توسط پارامترهای جهت‌دار تعیین می‌شود. این پارامترها ترتیب عناصر هسته، متمم و شاخص را تعیین می‌کنند. یکی از مفاهیم بااهمیت در فرایند خطی‌شدگی تقدم<sup>۱</sup> است؛ به گونه‌ای که در تفسیر جایگاه‌های ممکن برای قرارگرفتن عناصر متمم و شاخص می‌توان چنین گفت:

۷. الف) متمم بر هسته مقدم است.

ب) هسته بر متمم مقدم است.

۸. الف) شاخص بر هسته مقدم است.

ب) هسته بر شاخص مقدم است.

البته به‌باور کین<sup>۲</sup> (۱۹۹۴)، این فرضیه با دو ایراد عمده مواجه است: نخست اینکه جایگاه‌های فوق سبب تولید ساختارهایی می‌گردد که اساساً در زبان‌های طبیعی وجود ندارند. برای نمونه، براساس این فرضیه شاخص گروه متمم‌نما<sup>۳</sup>، می‌تواند در سمت چپ یا راست هسته واقع شود. به‌این ترتیب، انتظار می‌رود در فرایند حرکت پرسشواژه به جایگاه شاخص گروه متمم‌نما، این عنصر بتواند در هر دو جایگاه قرار گیرد؛ حال آنکه در زبان‌های طبیعی تاکنون شواهد متقنی دال بر مجازبودن حرکت پرسشواژه به سمت راست هسته گروه متمم‌نما وجود ندارد.

مسئله دوم این است که در فرایند خطی‌شدگی به همبستگی میان ترتیب واژه‌ها و قواعد نحوی اشاره‌ای نمی‌شود. برای نمونه، (۷) به تبیین جایگاه متمم و هسته اختصاص دارد. در این رویکرد، ترتیب‌های (۷ الف) و (۷ ب) از نظرگاه عملیات‌های نحوی، تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ این در حالی است که هریک از این توالی‌ها در امر مطابقت میان حرف اضافه و متمم نقش مهمی ایفا می‌کنند. اگر ساختار گروه حرف اضافه از نوع پس‌اضافه<sup>۴</sup> باشد، ناگزیر باید هسته و متمم با یکدیگر مطابقت داشته باشند؛ اما اگر توالی گروه مذکور به صورت پیش‌اضافه<sup>۵</sup> باشد، آنگاه این مطابقت اجباری نخواهد بود. ایراداتی از این دست سبب شد تا کین روشی جایگزین معرفی کند تا علاوه بر رفع الزامات نظام تولیدی - ادراکی<sup>۶</sup>، قادر باشد جایگاه‌های مجاز عناصر را تبیین نماید. این رویکرد جدید همچنین باید بیانگر

1. precedence

2. Richard Kayne

3. CP

4. postposition

5. preposition

6. articulatory-perceptual system

روابط میان توالی عناصر زبانی و قواعد نحوی باشد. برای نیل به این اهداف، وی دو مفهوم سازه‌فرمانی نامتقارن<sup>۱</sup> و اصل ترتیب خطی<sup>۲</sup> را به کار می‌گیرد. سازه‌فرمانی نامتقارن مدنظر کین، که بی‌شبهت به گونه‌ی متقارن و معمول آن نیست، به این شکل است که A عنصر B را به صورت نامتقارن سازه‌فرمانی می‌کند اگر A خواهر K باشد و K نیز بر B تسلط داشته باشد به گونه‌ای که B نتواند بر A سازه‌فرمانی متقابل داشته باشد. کین معتقد است که اصل ترتیب خطی می‌تواند با استفاده از رابطه‌ی سازه‌فرمانی نامتقارن میان عناصر زبانی درون جمله، ترتیب توالی ساختارها را مشخص کند. طبق اصل ترتیب خطی، A بر B تقدم دارد در صورتی که A به صورت نامتقارن بر B سازه‌فرمانی داشته باشد یا آنکه XP که بر A تسلط دارد، به صورت نامتقارن بر B سازه‌فرمانی داشته باشد.

در مقابل، امبیک و نویر (۲۰۰۷) با استفاده از نظریه‌ی غیرواژگان‌گرای صرف توزیعی سعی در تبیین نحوه‌ی جایگذاری عناصر دارند. آن‌ها بر این باورند که برای تبیین توالی عناصر زبانی علاوه‌بر قواعد نحوی باید به بخشی پسانحوی و قواعدی فرانحوی نیز قائل شد. آن‌ها برای اثبات این رویکرد خود به تحلیل داده‌های زبان هوآوه<sup>۳</sup> پرداختند. در این زبان، ضمیر انعکاسی (ay) باید به صورت بلافصل به فعل متصل شود.

9. a) S- a- kohch- ay  
 1- Th- cut- Refl  
 'I cut myself'  
 b) S- a- kohch- ay- on  
 1- Th- cut- Refl PL  
 'We cut ourselves'

(امبیک و نویر، ۲۰۰۷: ۵۱)

بررسی داده (a10) نشان می‌دهد که حتی در صورت اتصال ضمیر فاعلی (os) به سازه فعل (kohch)، کماکان ضمیر انعکاسی در رابطه بلافصل با فعل قرار دارد؛ اما بدساختی داده (b10) گویای آن است که ضمیر فاعلی متصل این رابطه را نقض کرده و در جایگاهی درمیان ضمیر انعکاسی و فعل فاصله قرار گرفته است.

10. a) T- e- kohch- ay- os  
 Past- Th- cut- Refl- 1  
 'I cut (past) myself'

1. asymmetrically c-commanding  
 2. Linear Correspondence Axiom (LCA)  
 3. Huave

b) \*T- e- kohch- os - ay  
 Past- Th- cut- 1- Refl  
 'I cut (past) myself'

(امبیک و نویر، ۲۰۰۷: ۵۱)

بررسی داده‌های ذیل نیز روابط حاکم بر ضمیر انعکاسی و فعل را نقض می‌کند. در جمله (a 11)، با اضافه شدن تکواژ جمع به سازه فعلی، ضمیر انعکاسی دیگر نمی‌تواند به فعل متصل شود و همان‌گونه که در داده (b 11) مشهود است در صورت اتصال بلافصل این دو عنصر کل سازه بدساخت می‌گردد.

11. a) T- e- kohch- os- ay- on  
 Past- Th- cut- 1- Refl- Pl  
 'We cut ourselves'

b) \*T- e- kohch- ay- os- on  
 Past- Th- cut- Refl 1- Pl  
 'We cut (past) ourselves'

(امبیک و نویر، ۲۰۰۷: ۵۱)

امبیک و نویر (۲۰۰۷) در توصیف این پدیده چنین اظهار می‌دارند که ضمائر انعکاسی باید همیشه در جایگاهی پیش از آخرین وند فعلی قرار بگیرند. تبیین این رفتار تکواژهای فعلی در زبان هوآوه در قالب فرایندها و اصول نحوی امکان‌پذیر نیست و ناگزیر باید به محیطی فرانحوی و قواعدی جداگانه متکی شد. آن‌ها با استفاده از سازوکار صرف توزیعی و ابزار حرکتی آن یعنی فرایند جابه‌جایی موضعی تلاش کردند تا رفتار این عناصر را تبیین نمایند. اساس فرضیه پیشنهادی امبیک و نویر (۲۰۰۷) برپایه توالی بی‌نشان عناصر متصل به فعل در زبان هوآوه استوار است:

v- 1s- Pl- Refl

آن‌ها معتقدند که در توالی اولیه فوق، اگر علاوه بر ضمیر انعکاسی، تکواژ ضمیر فاعلی متصل و نشانه جمع نیز بازنمود آوایی بیابند، آنگاه ضمیر انعکاسی در طی یک حرکت چپ‌سو از جایگاه اولیه خود حرکت کرده و به جایگاهی پیش از آخرین تکواژ متصل می‌شود.

کاپمن (۲۰۱۵، ۲۰۱۷) نیز برای نیل به این هدف یعنی تعیین توالی عناصر زبانی در سطح واژه و جمله تلاش‌های بسیاری انجام می‌دهد. وی در این ارتباط از رویکرد چینکوئه<sup>۱</sup> (۲۰۰۵) بهره می‌گیرد. چینکوئه با بررسی پایگاه داده‌ای غنی خود، که مشتمل بر بیش از ۲۰۰ زبان است، حرکت‌های چهار عنصر حرف تعریف، شمار، صفت و اسم را در قالب الگوهای آماری بیان می‌کند. بررسی

جای‌گشت‌های این عناصر، به شکل‌گیری الگوهای ممکن و غیرممکن در توالی زبانی انجامید. باتوجه‌به غنای پایگاه داده‌ای پژوهش چینکوئه، یافته‌های وی از تعمیم‌پذیری بالایی برخوردار است. جدول ذیل الگوهای ممکن و غیرممکن جای‌گشت این عناصر را نمایش می‌دهد.

جدول (۱). الگوهای مجاز و غیرمجاز چهار عنصر حرف تعریف، شمار، صفت و اسم (کاپمن، ۲۰۱۵: ۶)

1=Dem	2=Num	3=Adj	4= N
	۱۲۳۴		۱۳۲۴
	۱۲۴۳		۱۳۴۲
	۱۴۲۳		۱۴۳۲
	۴۱۲۳		۴۱۳۲
	۲۱۳۴		۲۳۱۴
	۲۱۴۳		۲۳۴۱
	۲۴۱۳		۲۴۳۱
	۴۲۱۳		۴۲۳۱
	۳۱۲۴		۳۲۱۴
	۳۱۴۲		۳۲۴۱
	۳۴۱۲		۳۴۲۱
	۴۳۱۲		۴۳۲۱

در این جدول، داده‌هایی که با رنگ خاکستری نمایش داده شده‌اند، الگوهای غیرممکن برای جایگذاری عناصر درون یک ساختار هستند و داده‌های سفید نشانگر جای‌گشت‌های ممکن این عناصر است. همان‌گونه که در الگوهای فوق مشاهده می‌شود، حرکت اسم در سطح سازه‌ها امری مجاز است. نکته دیگر این است که حرکت سایر عناصر، منوط به حرکت اسم است؛ به‌گونه‌ای که اگر اسم در جایگاه اولیه خود باشد، چنان که در الگوهای فوق مشهود است، تغییر در جایگاه اولیه صفت، شمار و ضمیر اشاره منجر به بدساختی کل سازه می‌گردد. کاپمن (۲۰۱۵، ۲۰۱۷) معتقد است باتوجه‌به اینکه در نظریه‌های واژگان‌گرا تنها یک نظام محاسباتی برای صرف و نحو قابل تصور است، می‌توان انتظار داشت که الگوهای فوق، برای تعیین توالی تکواژها در سطح واژه نیز اعمال‌شدنی باشد. به‌باور وی، این اصل بر توالی تکواژهای زبان انگلیسی نیز اعمال‌شدنی است.

کاپمن در ادامه پژوهش خود به نقد فرضیه مد نظر امبیک و نویر (۲۰۰۷) می‌پردازد. وی معتقد است که برای اثبات وجود فرایند جابه‌جایی موضعی و بررسی کارآمدی آن لازم است تا داده‌هایی مطرح شوند که در آن تبیین رفتار عناصر زبانی از طریق چنین فرایندی میسر باشد. کاپمن (۲۰۱۷) با استناد به رده‌شناسی زبان هوآوه و بررسی گونه‌های مختلف این زبان اظهار می‌دارد که برخلاف آنچه امبیک و نویر (۲۰۰۷) به منزله سنگ بنای تحلیل‌های خود مطرح نموده بودند، توالی بی‌نشان عناصر این زبان به صورت [ s- Refl- Pl- v ] است.

کاپمن (۲۰۱۷) همچنین اظهار می‌دارد در صورت صحت فرضیه امبیک و نویر (۲۰۰۷) انتظار می‌رود که با غیرفعال کردن فرایند جابه‌جایی موضعی ضمیر انعکاسی، ساختار اشتقاق مجدداً به حالت اولیه خود بازگردد که در بررسی‌های وی مشخص شد، با غیرفعال کردن فرایند جابه‌جایی موضعی، کماکان نمی‌توان به ساختار بی‌نشان این زبان دست یافت. وی همچنین معتقد است که آنچه در ساختار فعلی زبان هوآوه رخ می‌دهد حاصل اعمال فرایندهای نحوی همچون ارتقای فعل است که مشابه آن در زبان رومی نیز رخ می‌دهد. به این ترتیب، به اعتقاد کاپمن (۲۰۱۷)، استدلال امبیک و نویر (۲۰۰۷) در باب لزوم حرکت چپ‌سوی ضمیر انعکاسی در طی فرایند جابه‌جایی موضعی پذیرفتنی نیست.

#### ۴- جایگاه واژه‌بست‌ها در زبان فارسی

واژه‌بست‌ها عناصری با ویژگی‌های متنوع هستند که همین امر، تصمیم‌گیری در باب ماهیت و جایگاه آن‌ها را با ابهام و پرسش‌های مختلفی مواجه می‌سازد. براساس معیارهای زوئیکی و پلوم<sup>۱</sup> (۱۹۸۳)، در فرایند اتصال عناصر وابسته به پایه، واژه‌بست‌ها در انتهای‌ترین جایگاه قرار می‌گیرند؛ به بیان دیگر، هیچ‌یک از وندهای تصریفی و اشتقاقی نمی‌توانند به پایه‌ای متصل شوند که پیش‌تر دارای واژه‌بست بوده است. شقاقی (۱۳۷۶، ۱۳۹۳) و صراحی و علی‌نژاد (۱۳۹۲) نیز در بررسی ماهیت واژه‌بست‌های زبان فارسی از این معیار استفاده می‌کنند. داده‌های ذیل به حضور این عناصر در جایگاه انتهای واژه میزبان اشاره می‌کند.

۱۲. الف) کتاب‌هامون

ب) کتاب‌هاشون

ج) کتاب‌هاتون

همان‌گونه که در داده فوق مشاهده می‌شود، در طی فرایند خطی‌شدگی، واژه‌بست‌های «مون»، «-شون» و «-تون» به آخرین وند واژه‌میزبان متصل شده‌اند. این تحلیل قابلیت تعمیم به دیگر ساختارهای غیربسیط را نیز دارد؛ چنان‌که در واژه مرکب زیر هرگونه جابه‌جایی در ترتیب عناصر به بدساختی کل سازه منجر می‌گردد.

۱۳. الف) کتابخونه‌هامون

ب) \*کتابمون‌خونه‌ها

ج) \*کتابخونه‌مون‌ها

اسپنسر و لوییس<sup>۱</sup> (۲۰۱۲) در تبیین این رفتار واژه‌بست‌ها چنین اظهار می‌دارند که نحوه خطی‌شدن وندها و شکل‌گیری صورت کامل واژه‌های بسیط و غیربسیط مسئله‌ای مرتبط به بخش واژگان است. در واقع، اتصال وندها به پایه در درون واژگان انجام می‌گیرد. با پایان این فرایند و شکل‌گیری واژه‌ها، این ساختارها وارد بخش نحوی شده و مهیای دریافت عناصر نحوی همچون واژه‌بست‌ها می‌گردند. به بیان دیگر، به اعتقاد پژوهشگران، وندها عناصری در سطح واژه هستند؛ درحالی‌که واژه‌بست‌ها عناصری در سطح گروه محسوب می‌شوند. به این ترتیب، همان‌گونه که انتظار می‌رود واژه‌بست‌های فوق نیز به عنوان عنصری نحوی، در بخش نحو به میزبان‌های خود متصل شده‌اند. البته این اصل تثبیت‌شده در نظریه‌های واژگان‌گرا، در تبیین برخی از رفتارهای واژه‌بست‌های ضمیری با مشکلاتی مواجه است. در داده‌های زیر، توالی عناصر متصل به پایه با آنچه پیش‌تر مطرح شده بود، متفاوت است. در ساختار واژه «خودشونی‌ها» ابتدا ضمیر واژه‌بستی به پایه افزوده شده، سپس وندهای اشتقاقی و تصریفی به ساختار اضافه شده‌اند. این توالی در ساختار واژه‌های «خودمونی‌ها» و «خودتونی‌ها» نیز مشهود است.

۱۴. الف) فکر نکنم غریبه‌ای دعوت کرده باشن، والا من دیدم فقط خودشونی‌ها بودند.

[[خود [شون] ی [ها]]

ب) این حرف‌ها و شایعات کار یکی از همین عزیز دردونه‌ها س! همین به اصطلاح خودمونی‌ها!

[[خود [مون] ی [ها]]

پ) بله آقایان! شماها! وقتی پای حق‌نداشته یکی از خودتونی‌ها باشه! خوب متحد می‌شید!

[[خود [تون] ی [ها]]



مقایسه داده‌های (۱۴ الف)، (۱۴ ب) و (۱۴ پ) نشان می‌دهد که برخلاف فرضیه واژگان‌گرایانه اسپنسر و لویس (۲۰۱۲) واژه‌بست در لایه درونی تری در مقایسه با وندهای دیگر قرار گرفته است. از سوی دیگر، با در نظر داشتن الگوی خطی شدگی زوئیکی و پلوم (۱۹۸۳)، شقاقی (۱۳۷۶) و صراحی و علی‌نژاد (۱۳۹۲)، مسئله مهمی پیش روی قرار خواهد گرفت؛ در صورتی که الگوی مطرح شده توسط این پژوهشگران به عنوان صورت پایه در نظر گرفته شود، آنگاه با چه سازوکاری می‌توان از ساختار اولیه «خودی‌هامون» به ساختار ثانویه «خودمونی‌ها» رسید؟ این در حالی است که براساس استدلال اسپنسر و لویس (۲۰۱۲) اساساً چنین فرایندی غیرممکن است. مسئله مهم دیگر آن است که براساس روند خطی شدگی واژه‌بست‌ها و وندها در نظریه‌های واژگان‌گرا، چگونه می‌توان جفت‌های زیر را تبیین کرد؟

۱۵. الف) خودی‌هاشون

ب) خودشونی‌ها

۱۶. الف) کتاب‌هاشون

ب) \*کتاب‌شون‌ها

همان‌گونه که در داده‌های فوق مشاهده می‌شود، در برخی ساختارها، قرار گرفتن واژه‌بست «شون» در نزدیک‌ترین جایگاه نسبت به هسته بلامانع است؛ این در حالی است که در سایر موارد، همچون (۱۶ ب)، چنین امری سبب بدساختی کل سازه می‌شود. یکی از راهکارهای محتمل برای تبیین رفتار این واژه‌بست‌ها، استفاده از رویکرد سازه‌فرمانی نامتقارن است. در واقع، شاید بتوان گفت در داده (۱۵)، سازه‌فرمانی نامتقارن واژه‌بست بر سایر عناصر متصل، سبب شده تا در طی فرایند خطی شدگی، «شون» در جایگاه درونی تر قرار بگیرد و متعاقباً با ازدست‌دادن جایگاه سازه‌فرمانی‌کننده خود در (۱۶)، امکان اتصال بلافصل به هسته نیز از دست می‌رود. اگرچه این فرضیه با ایرادی اساسی مواجه است، به‌باور کین (۱۹۹۴)، یک عنصر در دو حالت می‌تواند از دید اصل ترتیب خطی پنهان بماند: نخست، عنصر مذکور تهی باشد و دیگر آنکه بتواند در فرایندی صرفی به یک پایه متصل شود؛<sup>۱</sup> در واقع، در فرضیه کین فرایند خطی شدگی تنها بر هسته‌ها و گروه‌ها اعمال می‌شود و در تعیین جایگاه تکواژها تأثیری ندارد؛ زیرا آن‌ها پیش از ورود به نحو جایگذاری شده‌اند. به این ترتیب، اتصال واژه‌بست به پایه نیز پیش از نحو رخ می‌دهد و از دید اصل ترتیب خطی پنهان می‌ماند. آن‌چنان‌که مشهود است آرای زوئیکی و

۱. در این صورت اصل ترتیب خطی آن‌ها به صورت یک واژه مرکب در نظر می‌گیرد و به ساختار درونی آن دسترسی ندارد.

پلوم (۱۹۸۳) و اسپنسر و لوییس (۲۰۱۲) در باب ضرورت اتصال واژه‌بست‌ها در بخش نحو با دیدگاه کین (۱۹۹۴) در تضاد است؛ این در حالی است که داده‌های زبان فارسی، همچون (۱۵) و (۱۶)، کارایی هر دو فرضیه را زیر سوال می‌برد.

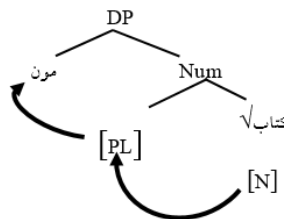
برای پاسخ به مسائل مطرح‌شده و یافتن تبیینی مناسب برای رفتار چندگانه واژه‌بست‌های زبان فارسی به چند پیش‌شرط نیاز است: نخست آنکه فرایند شکل‌گیری ساختارهای صرفی و نحوی به یک بخش واحد سپرده شود؛ زیرا همان‌گونه که مشاهده شده سپردن فرایند اتصال عناصر به پایه، در سطوح مختلف صرفی و نحوی، تبیین جای‌گشت آن‌ها را با ابهام مواجه می‌کند. دوم آنکه این بخش، سازوکاری جهت حرکت عناصر پس از پایان فرایند اتصال را داشته باشد. در نظریه‌های واژگان‌گرا، با وجود بخش واژگان به‌منزله نظامی زایا که وظیفه واژه‌سازی را بر عهده دارد، رعایت هر دو پیش‌شرط میسر نیست.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد نظریه غیرواژگان‌گرای صرف توزیعی، با حذف بخش واژگان زایا و معرفی واحدی پسانحوی تحولی چشمگیر در معماری نظریه‌های کمینه‌گرا ایجاد کرده است. با حذف واژگان زایا درون‌داد نظام محاسباتی تنها شامل مشخصه‌های صرفی نحوی و معنایی است. مجموع این مشخصه‌ها پس از خروج از بخش نحوی و ورود به بخش صرفی تحت فرایندهایی همچون ادغام صرفی، همجوشی و شکافت به صورت‌های نهایی خود یعنی تکواژهای ساده و غیربسیط تبدیل می‌شوند. با توجه به پرتکرار بودن ساختارهای مشابه داده‌های (۱۲) فرض این پژوهش آن است که صورت پایه در ساختارهای دارای واژه‌بست به گونه ذیل است.

۱۷. [[ [ هسته ] وابسته ] واژه‌بست ]

به این ترتیب، می‌توان فرایند شکل‌گیری ساختار واژه غیربسیط «کتاب‌هامون» و صورت بدساخت آن یعنی «\*کتاب‌مون‌ها» در قالب نظریه صرف توزیعی را این‌گونه توصیف کرد.

۱۸. کتاب‌هامون

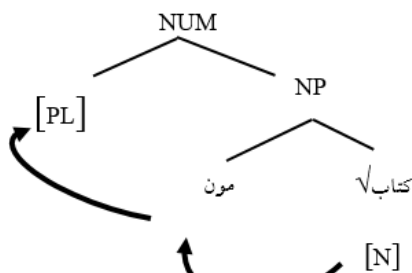


شکل (۳). نمودار داده (۱۸) ساختار «کتاب‌هامون»

۱. واژه‌بست‌های ضمیری خود حاصل همجوشی میان مشخصه‌هایی همچون ضمیر، شخص و شمار است.

پس از ادغام صرفی مشخصه‌های ریشه، [PL] و ضمیر متصل، زمان درج صورت آوایی یا واحد واژگانی مناسب هریک از عناصر فوق فرا می‌رسد. با اتمام فرایند درج، ساختار غیربسیط «کتاب‌هامون» شکل می‌گیرد. اگر پیش یا پس از فرایند درج، ضمیر متصل از جایگاه اولیه خود حرکت کند و به گره‌ای پایین‌تر از مشخصه شمار متصل شود، آنگاه کل سازه بدساخت می‌گردد.

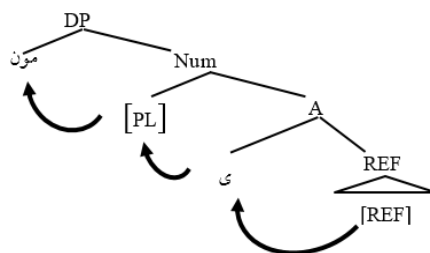
۱۹. \*کتاب‌هامون‌ها



شکل (۴). نمودار داده (۱۹) ساختار «\*کتاب‌هامون‌ها»

فرایند شکل‌گیری ساختار «خودی‌هامون» نیز به همین صورت است؛ ابتدا، هسته ضمیر انعکاسی با سایر مشخصه‌های موجود در اشتقاق ادغام صرفی می‌شود؛ سپس در مرحله درج هر یک از هسته‌ها واحدهای واژگانی مناسب خود را دریافت می‌کنند. فرایند ادغام صرفی عناصر موجود در سازه «خودی‌هامون» به گونه ذیل است.

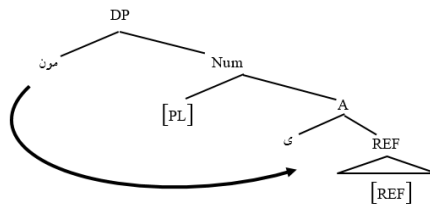
۲۰. خودی‌هامون



شکل (۵). نمودار داده (۲۰) ساختار «خودی‌هامون»

نکته حائز اهمیت آن است که اگر عملیات درج برای هسته انعکاسی با مشخصه [REF] انجام بگیرد و واحد واژگانی «خود» در آن درج شود، آنگاه مجوز حرکت هسته ضمیر متصل صادر می‌شود؛ به این ترتیب، گونه دیگری از ادغام صرفی اعمال شده و هسته ضمیر متصل را به صورت بلافصل به پایه متصل می‌کند.

## ۲۱. خودمونی‌ها



جابه‌جایی موضعی

شکل (۶). نمودار داده (۲۱) ساختار «خودمونی‌ها»

آنچه در ساختار فوق رخ می‌دهد فرایند صرفی به نام جابه‌جایی موضعی است. این فرایند عملیاتی چرخه‌ای و وابسته به شرایط کلامی و محیطی است. در واقع، ویژگی مهم چرخه‌ای بودن این عملیات، صرف توزیعی را قادر ساخته تا رفتار دوگانه و اژه‌بست ضمیری در سازه‌های فوق را تبیین کند. در انگاره صرف توزیعی با پایان یافتن فرایندهای صرفی، اشتقاق‌ها وارد بخش واجی می‌شوند تا طی فرایند درج، صورت آوایی مناسب خود را دریافت کنند. اما بررسی داده‌های ذیل نشان می‌دهد که حضور مشخصه [REF] و درج واحد و اژگانی «خود» تنها عوامل تأثیرگذار برای شروع فرایند جابه‌جایی موضعی نیستند.

۲۲. الف) خودی‌ها ت - \*خودتی‌ها

ب) خودی‌ها م - \*خودمی‌ها

علی‌رغم حضور مشخصه [REF] و درج واحد و اژگانی «خود» در داده‌های فوق، اژه‌بست‌های «ت» و «م» کماکان مجوز جابه‌جایی و اتصال بلافصل به اژه پایه را ندارند. بدساختی سازه‌های «\*خودتی‌ها» و «\*خودمی‌ها» و مقایسه آن با ساختارهای (۲۳) نشان می‌دهد که نوع مشخصه شمار موجود در هسته و اژه‌بست، تأثیر مهمی در شروع فرایند جابه‌جایی دارد. در داده‌های (۲۲)، هسته و اژه‌بست‌ها دارای مشخصه مفرد یا [SG] است؛ در حالی که اژه‌بست‌های (۲۳) همگی دارای مشخصه [PL] هستند. به این ترتیب، می‌توان گفت اگر هسته و اژه‌بست فاقد مشخصه [PL] باشد، اژه‌بست امکان جابه‌جایی ندارد؛ حتی اگر هسته ضمیر انعکاسی پس از درج، باز نمود آوایی داشته باشد.

۲۳. الف) خودی‌ها مون - خودمونی‌ها

ب) خودی‌ها تون - خودتونی‌ها

پ) خودی‌ها شون - خودشونی‌ها

همان‌گونه که مشاهده شد امکان حرکت واژه‌بست ضمیری به عوامل درونی واژه‌بست و عوامل محیطی سازه میزبان وابسته است. در بررسی عوامل محیطی مشخص شد که اگر هسته پایه با مشخصه [REF]، بازنمود آوایی بیابد، آنگاه حرکت واژه‌بست مجاز خواهد بود؛ امری که تنها پس از عملیات درج مشخص خواهد شد. اعمال فرایند درج با پایان یافتن فرایندهای صرفی، خروج اشتقاق از بخش صرف و ورود آن به بخش واجی آغاز می‌گردد. به این ترتیب، فرایند صرفی دیگری لازم است که به محتوای موجود در بخش واجی دسترسی داشته باشد و بتواند در آن تغییراتی ایجاد کند. امبیک و نویر (۲۰۰۷) با معرفی فرایند صرفی جابه‌جایی موضعی این امکان را فراهم نمودند تا در میانه یا پایان فرایند درج نیز بتوان عناصر درون یک سازه را حرکت داد. حذف چنین فرایندی تأثیر شرایط درونی و محیطی تکواژها را کم‌رنگ می‌کند و به‌طور چشمگیری از توان توصیفی نظریه صرف توزیعی می‌کاهد.

#### ۵- نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، با تحلیل چند واژه‌بست از زبان فارسی به این پرسش پرداخته شد که آیا برای تعیین جایگاه تکواژها در سطح واژه، در زبان فارسی، به پسانحو و فرایندهایی آن نیاز است؟ یا آنکه نظریه پردازان واژگان‌گرا قادرند تا به تبیینی کارآمد در این حوزه دست یابند؟ برای آنکه بتوان به ضرورت وجود پسانحو و فرایندهایی آن قائل شد، باید داده‌هایی مطرح شوند که در آن، تبیین رفتار عناصر زبانی تنها از طریق چنین عملیاتی میسر باشد. از این رو، در این پژوهش ضمن بررسی رفتار چندگانه واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی، کارایی فرضیه‌های واژگان‌گرا و غیرواژگان‌گرا به‌بوتۀ آزمایش گذاشته شد. واژه‌بست‌های ضمیری فارسی غالباً در دورترین فاصله از واژه پایه واقع می‌شوند؛ اما در برخی ساختارها، قادرند به‌صورت بلافاصله به پایه متصل شوند.

در این پژوهش نشان دادیم که فرضیه‌های واژگان‌گرا می‌تواند تا اندازه‌ای چرایی اتصال واژه‌بست‌های ضمیری به انتهای ترین بخش ساختارها را توضیح دهد؛ اما در مورد ساختارهایی همچون «خودمونی‌ها»، این توصیف ناکارآمد می‌نماید؛ به‌ویژه آنکه هیچ ابزاری برای عملکرد چرخه‌ای اتصال عناصر در سطوح مختلف در نظر گرفته نشده است. از سوی دیگر، حتی با فرض چرخه‌ای بودن روند اتصال عناصر یعنی امکان ورود واژه‌بست‌های ضمیری به درون ساختارهایی که پیش از نحو شکل گرفته‌اند، باز هم سازوکاری وجود ندارد تا توضیح بدهد که چرا واژه‌بست‌های ضمیری قادرند به درون

۱. در اینجا فرض بر آن است که عوامل درونی واژه‌بست مانعی برای حرکت ایجاد نکرده‌اند.

ساختار «خودی‌ها» نفوذ کنند و «خودمونی‌ها» را شکل بدهند؛ اما در ساختارهایی مشابه «دلتنگی‌هامون» چنین امری میسر نیست.

در ادامه، به بررسی کارایی انگاره غیرواژگان‌گرای صرف توزیعی در تبیین جایگاه واژه‌بست‌های ضمیری پرداخته شد. این بررسی نشان داد که توجه به مشخصه‌های واژه‌بست و واژه پایه، از یک سو، و وجود عملیات درج و حرکت‌های پس‌انحوی، از سوی دیگر، تأثیر مهمی در تبیین رفتار دوگانه واژه‌بست ضمیری در ساختارهایی با پایه «خود» دارد؛ امکانی که صرفاً در چارچوب صرف توزیعی میسر است. براین اساس، اگر واژه‌بست‌های ضمیری جمع به پایه‌ای با مشخصه [REF] بازنمودیافته متصل شده باشد، آنگاه واژه‌بست ضمیری قادر خواهد بود تا از جایگاه اولیه خود حرکت کرده و به صورت بلافصل به واژه پایه متصل شود. به این ترتیب، در باب ضرورت وجود فرایندهای صرفی همچون جابه‌جایی موضعی می‌توان گفت که حرکت واژه‌بست ضمیری زمانی میسر می‌شود که عملیات درج بر واژه پایه اعمال شده و این واژه بازنمود آوایی داشته باشد؛ این در حالی است که در چارچوب صرف توزیعی، شروع فرایند درج به معنای پایان فرایندهای صرفی است. حال وجود عملیات جابه‌جایی موضعی به منزله تنها فرایند صرفی که می‌تواند در میانه و حتی پس از فرایند درج رخ دهد این امکان را فراهم می‌کند تا با بررسی شرایط واژه پایه، مجوز حرکت واژه‌بست ضمیری صادر شود.

## منابع

- صراحی، محمدامین؛ علی‌نژاد، بتول (۱۳۹۲). رده‌شناسی واژه‌بست در زبان فارسی. *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ۵(۸)، ۱۰۳-۱۳۰. <https://doi.org/10.22067/lj.v5i8.34489>
- شقاقی، ویدا (۱۳۷۶). واژه‌بست چیست؟ آیا در زبان فارسی چنین مفهومی کاربرد دارد؟ به کوشش یحیی مدرسی و محمد دبیرمقدم، *مجموعه مقالات سومین کنفرانس زبان‌شناسی* (۵-۶ اسفند، ۱۳۷۴، صص ۱۴۱-۱۵۷). تهران: دانشگاه علامه طباطبایی: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شقاقی، ویدا (۱۳۹۳). مبانی صرف. تهران: سمت.

## References

- Cinque, G. (2005). Deriving Greenberg's universal 20 and its exceptions. *Linguistic Inquiry*, 36(3), 315-332. <http://dx.doi.org/10.1162/0024389054396917>
- Embick, D., & Noyer, R. (2001). Movement operations after syntax. *Linguistic Inquiry*, 32(4), 555-595. DOI:10.1162/002438901753373005
- Embick, D., & Noyer, R. (2007). Distributed morphology and the syntax/morphology interface. In G. Ramchand & c. Reiss (Eds.), *Oxford Handbook of Linguistics Interfaces* (pp. 289-324). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/>

9780199247455.001

- Halle, M., & Marantz, A. (1993). Distributed morphology and the pieces of inflection. In K. Hale, & J. Keyser (Eds.), *The View from Building 20: Linguistics Essays in Honor of Bromberger* (pp. 111-176). Cambridge: MIT Press.
- Julien, M. (2002). *Syntactic heads and word formation*. Oxford university Press. DOI:10.1017/S0022226704312740
- Kayne, S. R. (1994). *The Antisymmetry of syntax*. Cambridge, Massachusetts: MIT Press.
- Koopman, H. (2005). Korean (and Japanese) morphology from a syntactic perspective. *Linguistic Inquiry*, 36(4), 601-633. DOI:10.1162/002438905774464359
- Koopman, H. (2014). *Recursion restrictions: Where grammar count*. In T. Roeper & M. Speas (Eds.), *Recursion: Complexity in Cognition* (pp. 17-38). Springer. DOI:10.1007/978-3-319-05086-72
- Koopman, H. (2015). Generalized U20 and morpheme order, under review.
- Koopman, H. (2017). A note on Huave Morpheme ordering: Local dislocation or generalization U20? *Perspectives on the architecture and acquisition of syntax* (pp. 23-47). DOI:10.1007/978-981-10-4295-92
- Kunio, K., & Yohei, O. (2016). Wh-concord in Okinawan=syntactic movement + morphological merger. *In University of Pennsylvania working paper in linguistics*, Vol. 22.
- Marantz, A. (1995). A late note on late insertion. In Kim, Y. et al. (Eds.) *Explorations in generative grammar* (pp. 396-413). Hankuk Publishing Co.
- Marantz, A. (1997). No escape from syntax: Don't try morphological analysis in the privacy of your own lexicon. In A. Dimitriadis, L. Siegel, & et al (Eds.), *Proceedings of the 21st Annual Penn Linguistics Colloquium* (pp. 201-225). University of Pennsylvania Working Papers in Linguistics, Vol. 4.2.
- Marantz, A. (1998). 'Cat' as a phrasal idiom: Consequences of late insertion in *Distributed Morphology*. M.S., MIT.
- Nevins, A., & Parrott, J. K. (2010). Variable rules meet impoverishment theory: The patterns of agreement leveling in English varieties. *Lingua*, 120(5), 1135-1159. DOI:10.1016/.lingua.2008.05.008
- Noyer, R. (1997). *Features, positions and affixes in autonomous morphological structure*. New York: Garland.
- Shaghghi, V. (1998). What is a clitic? Is such a concept used in Persian? In Y. Modarresi and M. Dabir-Moghadam (Eds.), *Proceedings of Third Conferences of Linguistics* (5-6 March, pp. 141-157). Tehran: A'alam Tabatabai University (In Persian).
- Shaghghi, V. (2014). *An introduction to Morphology*. Tehran: SAMT (In Persian).
- Siddiqi, D. (2009). *Syntax within the Word*. Amsterdam: John Benjamins Publishing. <https://doi.org/10.1075/la.138>
- Sorahi, M. A., & Alinezhad, B. (2013). A typological study of clitics in Persian. *Journal of linguistics & Khorasan dialects*, 5(8), 103-120 (In Persian). <https://doi.org/10.22067/lj.v5i8.34489>
- Spencer, A., & Luis, A. (2012). *Clitics: An introduction*. Cambridge university Press. DOI:10.1017/CBO9781139033763
- Zwicky, A., & Pullum, G. (1983). Cliticization vs. inflection: English n't. *Language*, 59(3), 502-513. DOI:10.2307/413900